

## From a Fortress to a Town: The Formation of Shushi as an example of South Caucasian Urban Life

Javad Morshedloo\*

### Abstract


This study aims to throw some lights on certain aspects of pre-modern social life in the south Caucasus. Focusing on Shushi as a typical case, it attempts to explain different characteristics of urban life in 18<sup>th</sup> century south Caucasus in relation to the political, ecological and social conditions of the region. Central to this study is an attempt to explain the contribution of tribal force to the formation of urban life. Following a general look on the historical background, it traced the process through which a tribal governor established Shushi as his center of power and developed it to become a small town. In the meantime, it surveys the physical as well as social structures of the town as a part of its historical development. Finally, it tries to highlight the role of Russian domination in continuation and development of Shushi's urban life in a modern period. The study shows that Shushi's historical development as a typical case in 18<sup>th</sup> and early 19<sup>th</sup> south Casasia has been directly affected by both internal and external factors.

**Keywords:** Shushi, Qarabagh, South Caucasus, Javanshir, urban life

---

\* Assistant Professor of History, Tarbiat Modares University, Tehran, Iran, j.morshedloo@modares.ac.ir

Date received: 21/1/2021, Date of acceptance: 10/3/2021

 Copyright © 2010, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

## از قلعه تا شهر: بررسی پیوند شهرنشینی و حیات قبایلی در جنوب قفقاز با تمرکز بر شوشی

جواد مرشدلو\*

### چکیده

در پژوهش حاضر، ضمن تمرکز بر روند ظهور و توسعه شوشی، ابعاد معینی از حیات شهری جنوب قفقاز سده دوازدهم/هجدهم بررسی می‌شود. هدف، نمایاندن سهم عوامل محیطی و نیروهای قبایلی در تکوین و تحول حیات شهری جنوب قفقاز در آستانه تسلط روسیه تزاری بر این حوزه است. به این منظور، نخست، چشم‌اندازی تاریخی از حیات شهری جنوب قفقاز در این مقطع ترسیم و سپس، با تمرکز بر روند شکل‌گیری و توسعه شهر شوشی و سهم طایفه جوانشیر در آن، دلایل انتخاب این شهر به مرکزیت حکومت محلی این خوانین و سیر توسعه کالبدی و اجتماعی آن تحلیل و تبیین شده است. این پژوهش با رویکرد تاریخ اجتماعی و در جهت نمایاندن برخی زوایای مغفول از حیات اجتماعی جنوب قفقاز پیش از تسلط روسیه تزاری انجام شده است. دستاورد تحقیق نشان می‌دهد که الگوی عمومی حاکم بر حیات شهری جنوب قفقاز در دوره یادشده تا حد زیادی تحت تأثیر یک عامل اجتماعی بومی یعنی نیروهای قبایلی تحول یافته است. جلوه معینی از این تأثیرپذیری را می‌توان در شکل‌گیری و توسعه شوشی مشاهده کرد که هم در الگوی توسعه کالبدی و هم در تکوین بافت اجتماعی آن، به شکل مستقیم با اراده و تدبیر سیاسی یک فرمانروای قبایلی پیوند داشت.

**کلیدواژه‌ها:** شوشی، قراباغ، جوانشیر، پناه‌خان جوانشیر، تاریخ اجتماعی

\* استادیار گروه تاریخ، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران، j.morshedloo@modares.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۱/۰۲، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۱۲/۲۰



## ۱. مقدمه

مسائل و پرسش‌های مهمی درباره تاریخ اجتماعی جنوب قفقاز در دوره پیش از تسلط روسیه تزاری هنوز نیازمند واکاوی است. بیشتر روایت‌های موجود درباره تاریخ این منطقه از یک چشم‌انداز پسینی نوشته شده و بازتابی از غلبه گفتمان‌های ایدئولوژیک در دوره شوروی و یا عقبه ناسیونالیستی آنها بوده‌اند. فارغ از نقدهایی که بر این روایت‌های ایدئولوژیک و کُل‌گرایانه وارد است، غفلت‌گریزناپذیر آنها از برخی جزئیات مهم و وجوه تمایز حیات اجتماعی و فرهنگی این حوزه در وضعیت پیشامدرن، ایجاب می‌کند که پژوهش‌های عمیق‌تری در این زمینه انجام شود. بر این اساس، همچنان پرسش‌های زیادی در پیوند با سرشت حیات اجتماعی مردمان جنوب قفقاز، چه در دوره پیش از تسلط روسیه و چه در جریان گذار به دوره مدرن، مطرح است. شهرنشینی و ابعاد پیچیده آن در پیوند با مقوله‌هایی چون زیست‌شعبانی، اقتصاد محلی، سیاست، جنگ، جمعیت، ترکیب قومی، مهاجرت و تجارت، نمونه‌ای از این مسئله‌های مهم است. بررسی این مسئله‌ها و ابعاد گوناگون آنها می‌تواند به فهم بهتر و دقیق‌تر تاریخ جنوب قفقاز در دوره پیش از تسلط روسیه و روند نوسازی استعماری کمک کند. گذار تحمیلی جوامعی که به مدت چندین سده، درون یک نظم اجتماعی و فرهنگی به اصطلاح سستی زیسته و به آن خو گرفته بودند به نظمی جدید و نوگرا که سرشت استعماری داشت، خود موضوع جذابی برای پژوهش است. اهمیت این مسئله در بستر موضوعی مورد نظر ما به‌ویژه ناظر بر واکاوی هویت اجتماعی مردمی است که در جریان تسلط روسیه بر جنوب قفقاز و پیامدهای آن، عاملیت یا کنش‌گری معناداری در تعیین سرنوشت خویش نداشتند.

با این مقدمه، پژوهش حاضر به دنبال آن است که با تمرکز بر شوشی، روند شکل‌گیری و تحول حیات اجتماعی این شهر کوچک را به مثابه یک نمونه ویژه و منحصر به فرد از الگوی حیات شهری در جنوب قفقاز بررسی کند. انتخاب شوشی به عنوان موضوع محوری این پژوهش ناظر بر چند واقعیت بوده است؛ نخست این که ظهور و توسعه شوشی در بستر متحولی اتفاق افتاد که شاهد گذار حوزه جنوب قفقاز از دوره حاکمیت نامتمرکز خوانین ایرانی به دوره تسلط روسیه تزاری و تغییرات ساختاری ناشی از آن بود. انتخاب مکان تأسیس این شهر حاصل مصلحت‌اندیشی پناه‌خان جوانشیر برای حفظ و تقویت قدرت محلی خود در برابر نیروهای رقیب بود و ابراهیم خلیل خان، فرزند و جانشین او از نخستین خوانینی بود که با روسها ارتباط برقرار کرد و با امضای یک

توافق‌نامه با سیسیانف، راه استقرار یک گروه از سربازان روس را در شوشی باز کرد. دوم، شوشی در اصل یک قلعه ارمنی بود که در گذر چند دهه و با دخالت مستقیم و مؤثر عامل سیاست و اراده فرمانروایی محلی به یک شهر کوچک تبدیل شد و سپس تحت حمایت یک قدرت اشغالگر توسعه یافت. شهری که پذیرای جمعیت به نسبت چشمگیری از مردم ارمنی و مسلمان پیرامون خود شد و در فاصله نیم قرن چند محله در آن شکل گرفت. این ویژگی خاص شوشی را در کمتر شهری می‌توان یافت. با وجود این، شوشی را از جهاتی می‌توان نمونه‌ای سنخ‌نما از الگوی رایج سکونتگاه‌های شهری جنوب قفقاز در آستانه سده سیزدهم/نوزدهم قلمداد کرد. مساحت کم و جمعیت اندک، محوریت خاندان خان، ساختار کالبدی «ارگ‌شهر» و توسعه کالبدی بر محور ارائه و تشخیص خان از جمله این جهات است. در کنار این‌ها، ترکیب قومی و بافت اجتماعی شوشی و تحول آن در جریان گذار از دوره پیشاستعماری به دوره تزاری نکته مهمی است که بررسی آن می‌تواند ابعادی از مسئله پیچیده تحولات مرتبط با مهاجرت و قومیت در جنوب قفقاز را روشن کند.

## ۱.۱ پیشینه، رویکرد و روش پژوهش

موضوع تاریخ اجتماعی و شهرنشینی در قفقاز سده سیزدهم/نوزدهم در قالب سه پارادایم تاریخ‌نگاری عمده روایت شده است: نخست، تاریخ‌نگاری دوره تزاری که دغدغه اصلی آن گزارش روند تغییرات جنوب قفقاز در دوره تسلط حکومت تزاری بوده است. در این روایت تحولات حیات شهری بیشتر از منظر تغییرات دوره استعماری بررسی شده و تمرکز اصلی بر شکل‌گیری یک نظام اداری جدید بر محور اولویت‌های نظامی و مدیریتی منابع بوده است.<sup>(۱)</sup> این دسته از پژوهش‌ها در مجموع تحولات دوره تزاری را به دیده مثبت نگریسته و مقطعی مهم از روند توسعه و نوسازی این حوزه با محوریت تمدن‌روسی ارزیابی کرده‌اند. دوم، تاریخ‌نگاری دوره شوروی که نوعی بازنگری در الگوی پیشین بود و تحولات اجتماعی را در چهارچوب یک تفسیر کلان‌مبنی بر الگوی نظری مارکسیستی-لنینیستی و رویکرد برساخت‌گرا تبیین می‌کرد.<sup>(۲)</sup> در این کلان‌روایت با وجود تمرکزی که بر برخی ابعاد حیات اجتماعی وجود داشت، ماهیت تعمیم‌گرا، تفسیری و ایدئولوژیک آن مانع از فهم مقولات اجتماعی در بستر تاریخی آن و از زاویه‌ای دقیق و جزئی‌نگرتر بوده است. در این دسته از پژوهش‌ها تحولات قفقاز از منظری پسینی نگریسته و تفسیر شده است و تاریخ جوامع پراکنده‌ای که تا پیش از تسلط روسیه تزاری، زیر فرمان خوانین محلی و به

شکل مستقل از هم اداره می‌شدند، به عنوان مقطعی از روایت یکدست تاریخ کشور آذربایجان روایت شده است.<sup>(۳)</sup> و سوم، تاریخ‌نگاری پسا شوروی که فارغ از تفاوت‌هایی در نگرش، رویکرد و روش نمایندگان آن، میراث‌دار رویکردها و الگوهای نظری دوره شوروی است و تمرکز و دغدغه اصلی آن ارائه یک روایت ملت‌محور از تاریخ اجتماعی این حوزه است. روایتی که سرشتی آشکارا تفسیری و جهت‌گیرانه دارد و روند تحولات تاریخی و جلوه‌های اجتماعی آن را در پرتو یک کلان‌نگاره پسینی و زمان‌پیشانه بازنمایی می‌کند.<sup>(۴)</sup>

در این میان، معدود پژوهشگرانی کوشیده‌اند تا برکنار از این سه رویکرد غالب، تحول تاریخی جوامع مسلمان جنوب قفقاز را مبتنی بر اسناد و مدارک بستر تاریخی و زمانه آن تبیین کنند. در میان این پژوهشگران، اتکین (۱۹۹۰، ۱۳۸۰) گزارشی از وضعیت خان‌نشین‌های جنوب قفقاز در دوره مورد نظر و مستشاری (۲۰۰۶) تبیینی از روند تحول آنها در دهه‌های آغازین به دست داده‌اند.<sup>(۵)</sup> رویکرد این دو پژوهشگر سنخیت بیشتری با پژوهش حاضر دارد. اما غلبه یک نگاه فراگیر و تعمیم‌گرا، هرچند متفاوت از نگرش حاکم بر تاریخ‌نگاری برساخت‌گرای دوره شوروی بر این پژوهشها، مانع از برجسته شدن زوایای ظریف‌تر موضوع شده است. در پژوهش حاضر، مسئله محوری تبیین یک تحول در بستر تاریخی آن و در پیوند با مجموعه‌ای از عوامل درونی و بیرونی است. از سویی تلاش می‌شود که روند شکل‌گیری یک کانون شهری در بستر تاریخی و فرهنگی آن توضیح داده شود و از سوی دیگر، نقش یک متغیر بیرونی در ادامه حیات اجتماعی این کانون شهری و تحولات ناظر بر ترکیب قومی و بافت فرهنگی مردم آن تبیین شود. هدف آن است که پرتوی هرچند کم‌سو بر مقطعی مهم از تاریخ اجتماعی جنوب قفقاز تابانده شود و راه برای تحقیقات بیشتر هموار شود.

به لحاظ منبع‌شناسی، در کنار گزارش‌های سفرنامه‌ای، آماری یا تجسسی که اطلاعات کم‌نظیری از وضعیت کانون‌های حیات شهری در جنوب قفقاز به دست می‌دهند، خوشبختانه دستمایه نسبتاً چشمگیری از روایات تاریخ‌نگارانه درباره قراباغ و شوشی در اختیار داریم. در سالهای پس از تصرف قفقاز به دست روسیه، این ایالت شاهد ظهور یک سنت تاریخ‌نگاری محلی بود. با این که دغدغه اصلی این تاریخ‌نویسان ثبت مآثر و آثار خوانین قراباغ به سفارش مدیران و فرمانداران استعماری روس بود، اطلاعاتی که درباره روند شکل‌گیری و توسعه شهر شوشی به دست می‌دهند برای این پژوهش اهمیت محوری دارد. در کنار این گزارش‌های تاریخی، یک منبع آماری ارزشمند نیز به تازگی در اختیار

از قلعه تا شهر: بررسی پیوند شهرنشینی و حیات قبایلی در جنوب قفقاز ... (جواد مرشدلو) ۲۰۷

پژوهشگران قرار گرفته است که اطلاعات مفصلی درباره ترکیب جمعیتی و قومی شوشی در آغاز تسلط روسیه بر قراباغ به دست می‌دهد. گزارش ۱۸۲۳ ایالت قراباغ ( Bournoutian, 2013) که داده‌های آماری آن در کنار اطلاعاتی که از دیگر منابع استخراج شده است در جهت پاسخ‌گویی به مسئله این پژوهش استفاده شده است.

مدعای این پژوهش آن است که شهرنشینی در جنوب قفقاز سده دوازدهم/هجدهم، به ویژه بخش‌های شرقی آن که قلمرو سیاسی و اداری دولت ایران به شمار می‌آمد، وضعیت ناپایداری و رو به افولی داشت. این وضعیت در مرتبه نخست، معلول فروپاشی نظم سیاسی، ناامنی و غلبه الگوی زیست شبانی بود که رابطه مستقیمی با یکدیگر داشتند. با وجود این، در همین بستر آشفته، شهرنشینی در مقیاس محدود جریان داشت که جلوه ویژه‌ای از آن را در ظهور و توسعه شوشی می‌بینیم. تکوین ساختار کالبدی و بافت اجتماعی شهر شوشی در مرتبه نخست برآیند مجموعه‌ای از عوامل محیطی در قراباغ این زمان بود. انتخاب شوشی به مرکزیت قلمرو یک حکومت محلی توسط پناه‌علی بیگ و اسکان هسته اصلی اویماق جوانشیر در توسعه آن اهمیت حیاتی داشت. این پژوهش با رویکرد تاریخ اجتماعی و تکیه بر رهیافت تبیینی انجام می‌شود و می‌کوشد تا سهم عامل سیاسی را در شکل‌گیری حیات اجتماعی بررسی کند.

## ۲. شهرنشینی و حیات ایلی در جنوب قفقاز سده دوازدهم/هجدهم

سده دوازدهم/هجدهم در تاریخ اجتماعی جنوب قفقاز دوره تیره‌وتاری است؛ پس از یک دوره نظم و امنیت نسبی که برای نزدیک به یک قرن از نیمه دوم پادشاهی شاه عباس یکم (۹۹۶-۱۰۳۸/۱۵۸۸-۱۶۲۹) آغاز و با انعقاد معاهده زهاب (۱۰۴۹/۱۶۳۹) بین ایران و عثمانی تقویت شد، با فروپاشی دولت صفوی بار دیگر جنوب قفقاز عرصه تاخت‌وتاز و ناامنی گشت. از طنز روزگار، طلیعه شوم این وضعیت آشوبی بود که در نقطه‌ای از جنوب قفقاز یعنی شروان برپا شد آنگاه که نیروهای قبایلی لزگی تحت حمایت عثمانی و با هدایت و رهبری مدرس حاجی داود و سرخای خان لزگی، شماخی را محاصره و تاراج کردند (باکیخانوف، ۱۹۷۰: ۱۲۴-۱۳۰; Khalfin, 1986: 35-41). تاراج و کشتار مردم شماخی که یک کانون شهری مهم در جنوب قفقاز دوره صفوی و در نیمه دوم سده هفدهم شاهد رونق چشمگیر یک اقتصاد تجاری با محوریت ابریشم بود، آغاز یک روند فرساینده

تاخت و تاز و جنگ بود که در سده دوازدهم/هجدهم بنمایه‌های حیات اجتماعی را در این منطقه فرسود(مرشدلو، ۱۳۹۷: ۱۹۴-۱۹۷).

سرنوشت مشابهی متوجه دیگر شهرهای کوچک و بزرگ این منطقه بود؛ گنجه دیگر شهر مهم جنوب قفقاز در دوره صفوی توسط قوای عثمانی اشغال شد که فرصت را برای پیشروی نظامی و تسلط بر بخش اعظم این سرزمین‌ها غنیمت یافته بودند. این شهر تاریخی که روزگاری شاهد شکوفایی و درخشش ادبی شاعرانی چون نظامی، مهستی و خاقانی بود(کندلی هریسچی، ۱۳۷۴: ۳۷۰-۳۷۱)، و در دوره صفوی به مثابه یک کانون پرونق اقتصاد تجاری، مجال دوباره‌ای برای خودنمایی یافت، به واسطه موقعیت راهبردی آن در سراسر سده دوازدهم/هجدهم به کانون رقابت میان ایران، عثمانی و شاه‌نشین کاخ و کارتیل تبدیل گشت(باکیخانوف، ۱۹۷۰: ۸۹-۱۵۵). ایروان و نخجوان در مقایسه با شماخی و گنجه آسیب کمتری دیدند اما تحت تأثیر نامنی و جنگ‌های پیوسته‌ای که در همین سده جریان داشت به ارگ شهرهایی کوچک با جمعیتی اندک تبدیل شدند که که مرکز اسکان و فعالیت یک ایل و اویماق معین بودند. در ایروان اویماق قاجار و در نخجوان اویماق کنگرلو قدرت محلی را در دست داشتند( Bournoutian, 1992: 97-98; Idem, 2016b: 11-20). در این میان، تفلیس، پایتخت شاه‌نشین کاخ و کارتیل، که از نظر جمعیت، بافت اجتماعی و فرهنگی، و بسیاری لحاظات دیگر شهر متمایزی بود، در پناه حکومت به نسبت دیرپای اراکلی دوم (۱۷۶۲-۱۷۹۷) آسیب کمتری از این شرایط تحمل می‌کرد( Brosset, 1849/II: Lang, 1956: 185-232).

وضعیت شهرهای کرانه غربی دریای خزر، از دربند تا سالیان نیز اندکی تفاوت داشت. این منطقه در سال ۱۷۲۳/۱۱۳۶ توسط قوای نظامی روس به فرماندهی پتر کبیر اشغال شد و تا سال ۱۷۳۵/۱۱۴۷ که نادر با انعقاد عهدنامه گنجه این حوزه را بازستاند، در اشغال روسیه بود(Gerber, 1760: parts 30-45; Kurukin, 2010: 114-160). اقدام پیش‌دستانه پتر در اشغال کرانه غربی و بخش‌هایی از کرانه جنوبی دریای خزر در واقع با هدف حفظ دریای خزر و بندر راهبردی هسترخان از خطر عثمانی صورت گرفت. روسیه و عثمانی در سال ۱۷۲۴/۱۱۳۷ به توافقی دست یافتند که در نتیجه آن سرزمین‌های تحت اشغال هریک از این دو قدرت در اختیار آنها باقی می‌ماند. این توافق باعث شد که شهرهای دربند و باکو تا اندازه‌ای از تاخت و تاز و دستبرد نیروهای لژگی و آوار و غیره که عمدتاً تحت حمایت عثمانی بودند حفظ شود و حیات اقتصادی و اجتماعی آنها در دوره اشغال نیز ادامه یابد. با



از قلعه تا شهر: بررسی پیوند شهرنشینی و حیات قبایلی در جنوب قفقاز ... (جواد مرشدلو) ۲۰۹

وجود این، کانون‌های شهری کوچکتری چون نیازآباد و شابران که رشد موقت خود را مدیون رونق تجارت دریای خزر در نیمه دوم دوره صفوی بودند، آسیب بسیار بیشتری دیدند و در عمل نابود شدند (Khalfin, 1986: 37-41).

نیازآباد<sup>(۶)</sup> در جنوب دربند، از نیمه دوم سده یازدهم/هفدهم و به برکت رونق چشمگیر مناسبات ایران و اروپا و تجارت دریایی ایران و روسیه به یک لنگرگاه مطرح و پُرفرت‌وآمد در کرانه غربی دریای خزر تبدیل شد. بخش اعظم مبادلات تجاری ایران و روسیه در سده هفدهم و دهه‌های نخست سده دوازدهم/هجدهم از طریق این لنگرگاه انجام می‌شد. اما در فاصله‌ای اندک پس از سقوط دولت صفوی رونق خود را از دست داد و نخست به پایگاه نیروی دریایی روسها و سپس، به یک بندر متروکه تبدیل شد (Kurukin, 2010: 114-132; Butkov, 1869/1:92-94; Gmelin, 2007: 19). شابران نیز وضعیت مشابهی داشت؛ این شهر کوچک که بر سر راه تجاری دریای خزر به شماخی و شکی قرار داشت، در جریان آشوب و ناامنی سالهای ۱۷۱۲-۱۷۱۸ مورد تاراج نیروهای ایلی قرار گرفت و به شدت آسیب دید. گزارش یوهان گوستاو گربر از وضعیت سکونتگاه‌های شهری کرانه غربی دریای خزر، تصویر خوبی از سیمای شهرنشینی در این منطقه ترسیم می‌کند (Gerber, 1760: parts 30-45). در مقایسه با شهرهای واقع در حوزه میانی جنوب قفقاز که در معرض تاخت‌وتاز، ناامنی و لشکرکشی‌های پیوسته قرار داشتند، شهرهای کرانه غربی دریای خزر هم به علت اشراف دولت‌های روسیه و ایران به آنها در نیمه نخست سده هجدهم و هم به برکت برخورداری از منابع ثروتی که تجارت دریایی با ایران و روسیه در اختیار فرمانروایان محلی آنها می‌گذاشت، از ثبات و امنیت بیشتری بهره بردند. گزارش به نسبت مفصل گملین از وضعیت این منطقه در آغاز دهه ۱۷۷۰ نشان‌دهنده تداوم حیات شهری محدود در این حوزه است (Gmelin, 2007: 6-46). (۷) با وجود این، رشته ناامنی‌هایی که پس از اشغال این حوزه توسط روسیه آغاز شد و با لشکرکشی‌های نادرشاه و سپس، جنگ و ستیز نیروهای محلی ادامه یافت، نقش معینی در فرسایش حیات شهری این حوزه داشت. محدود گزارش‌هایی که برخی ناظران غربی از سیمای شهرهای کرانه غربی دریای خزر در دهه‌های آغازین سده سیزدهم/نوزدهم به دست داده‌اند از تداوم این روند فرساینده حکایت دارد (Bieberstein, 1898: 9-28; Ferrieres-Saveboeuf, 1790: 218-227).

یک جلوه مهم تاریخ اجتماعی جنوب قفقاز در سده هجدهم تقویت چشمگیر الگوی زیست قبایلی و تسلط عناصر آن بر شهرهاست. به جز معدود شهرهایی چون تفلیس که از

یک جامعه ریشه‌دار شهری با خاستگاه زمین‌دار برخوردار بود، اکثر شهرهای جنوب قفقاز در سده دوازدهم/هجدهم شاهد قدرت یافتن نیروهایی با خاستگاه قبایلی بودند. این وضعیت به طور مشخص از نیمه سده مذکور تشدید شد؛ زمانی که با مرگ نادرشاه (۱۷۴۷/۱۱۶۰)، اقتدار حکومت مرکزی در ایران تضعیف شد و نیروهای محلی در جنوب قفقاز به مدت چند دهه فرصت یافتند تا با تسلط بر منابع طبیعی و انسانی، پایه‌های اقتدار محدود خود را استحکام بخشند (Bournoutian, 2016b: 23-24). در شکی، حاجی چلبی، یک چهره زمین‌دار محلی، در گنج‌خانان ریشه‌دار زیاداوغلوی قاجار، در قبه و دربند فتحعلی‌خان از نسل طایفه اوسمی قیتاق، در ایروان شاخه دیگری از قاجارها، در شماخی‌خانان آل سرکار از طایفه خان‌چوپانی و در نخجوان طایفه کنگرلو قدرت محلی را به دست گرفتند (باکیخانوف، ۱۹۷۰: ۱۵۹-۱۶۰). بخشی از این طوایف نیروهایی بودند که در دوره صفوی و در چهارچوب سیاست‌های کشورداری این دولت، در جنوب قفقاز اسکان داده شده بودند. برای نمونه، زیاداغلوه‌های گنج‌خان از نسل شاهوردی‌خان نامی بودند که به پادشاه همراهی با شاه اسماعیل و شاه طهماسب در لشکرکشی‌های سده شانزدهم، در گنج‌صاحب‌الکا شده بودند (اصفهانی، ۱۳۵۸: ۳۱۷-۳۲۶; Hirotake, 2005: 241-258). قاجارهای ایروان نیز وضعیت مشابهی داشتند (Bournoutian, 1992: 97-107).

بدین ترتیب، در آستانه سده سیزدهم/نوزدهم، بیشتر کانون‌های شهری جنوب قفقاز به مراکز قدرت خوانینی تبدیل شدند که در رأس یک جامعه ایلی و قبایلی قرار داشتند. عنوان «خان» که فرمانروایان محلی جنوب قفقاز استفاده می‌کردند، در اصل منصبی در ساختار کشورداری دولت صفوی بود (میرزاسمیعا، ۱۳۶۸: ۴؛ وزیری، ۱۳۷۱: ۷۵-۸۲; Floor, 2001: 95). وانگهی، این فرمانروایان محلی خود وارث نهادهایی و سازوکارهای اداری و مالی بودند که از دوره صفوی برجای مانده بود و به آنها امکان می‌داد که قلمرو محلی خود را اداره کنند. سنت‌ها و رویه‌های تخصیص، گردآوری و مدیریت منابع حاصل از مالیات از مهمترین این نهادها بود. در کنار اینها، پایگاه اقتدار محلی که در مرتبه نخست مدیون یک شبکه خویشاوندی و مشروعیت سیاسی ناشی از فرمان شاهان ایران بود در کنار امکاناتی که این خوانین برای بهره‌مندی از منابع محلی داشتند به آنها امکان داده بود که در مقام یک نیروی محوری در جهت‌دهی حیات اجتماعی جنوب قفقاز ظاهر شوند (مرشدلو، ۱۳۹۹: ۱۴۴-۱۴۶).

در این میان، ظهور و توسعه شوشی به عنوان یک کانون حیات شهری از الگوی متمایزی پیروی می‌کرد؛ در حالی که بیشتر شهرهای جنوب قفقاز دارای یک پیشینه تاریخی بودند و بیش‌و‌کم همه آنها در دوره صفوی از یک حیات اجتماعی پررونق برخوردار شدند، شوشی از اساس فاقد چنین پیشینه‌ای بود. ظهور شوشی فراتر از هر عامل دیگری مدیون سیاست یک فرمانروای محلی برای حفظ قدرت خود و مهارت وی در بهره‌گیری و مدیریت منابع طبیعی و انسانی بود. بعید است زمانی که پناه‌خان جوانشیر این قلعه قدیمی را به عنوان پایگاه قدرت خود انتخاب کرد تصوری از تبدیل آن در آینده به یک کانون شهری به نسبت پایدار و سرنوشت تراژیک آن داشت. بر این اساس، شوشی را می‌توان نمونه سنخ‌نمایی از یک «ارگ‌شهر» قفقازی قلمداد کرد که بررسی روند ظهور و توسعه آن برای فهم برخی از ویژگی‌های حیات اجتماعی در این منطقه پیش از نوسازی معماری اهمیت دارد. پیش از پرداختن به این روند، با توجه به نقش محوری خوانین جوانشیر در تأسیس و توسعه شوشی، بررسی خاستگاه تاریخی این خوانین و کیفیت دستیابی آنان به قدرت اهمیت دارد.

### ۳. خاستگاه خاندان جوانشیر

شوشی کرسی حکومت محلی خوانین جوانشیر بود که در نیمه دوم سده دوازدهم/هجدهم بر قراباغ تسلط یافتند. خاستگاه خاندان جوانشیر در سایه‌ای از ابهام است. منابع معاصر آنها اطلاع دقیقی از خاستگاه متقدم این طایفه به دست نمی‌دهند و صرفاً از تعلق آنها به اتحادیه قبایلی اتوزایکی سخن رانده‌اند. با وجود این، در منابع تاریخ‌نگاری دوره صفوی، اشاره‌های مبهمی به چهره‌هایی از این خاندان آمده است. طبق این شواهد، طایفه جوانشیر از جمله اعضای یک ائتلاف قبایلی در حوزه قراباغ بودند که به مناسبت شمار طوایف آن به اتوزایکی (به ترکی: سی و دو) شهرت یافته بود. به احتمال زیاد و با توجه به اشاره میرزاجمال جوانشیر، طایفه مذکور از جمله ایلاتی بودند که در دوره مغول و تیموری به مناطق پایکوهی و دشت‌های قراباغ کوچ کرده و در آن سامان اسکان یافته بودند (میرزاجمال جوانشیر، ۱۹۹۴: ۱۷).<sup>(۸)</sup> ادی‌گوزل‌بیگ، دیگر تاریخ‌نویس محلی قراباغ، نسب پناه‌خان جوانشیر را به ارغون خان مغول رسانده است (Mirza Adigözalbeg, 2004: 135). ساختار ائتلافی، الگوی رایجی از زیست اجتماعی نامتمرکز در جنوب قفقاز قرون میانه بود که ردیابی آغاز ظهور آن به واسطه موقعیت جغرافیایی این سرزمین دشوار است. اما موج

مهاجرت‌های اقوام کوچ‌نشین شرقی که از اوایل سده پنجم/یازدهم آغاز شد و در دوره مغول و تیموری اوج گرفت، سهم معینی در دگرگونی بافت و ترکیب قومی نیروهای اجتماعی جنوب قفقاز داشت (Margarian, 2001: 75-78). قراباغ اران به واسطه موقعیت اقلیمی مساعد و چمنزارهای وسیع پذیرای این جمعیت‌های کوچ‌نشین و در دوره مغول و تیموری شاهد اسکان چشمگیر آنان بود. این جمعیتها به تدریج با طوایف ترک و کرد بومی پیوند خوردند و اتحادیه‌های قبایلی اتوزایکی و ایگرمی دورت دربرگیرنده قبایلی از هر دو قومیت بودند. هجوم این طوایف و انسجام قبایلی آنها نقش مؤثری در رانده شدن یکجانشینان آسیب‌پذیر بومی به‌ویژه ارمنیان به نواحی مرتفع و «سغناق»هایی داشت که آنها را از تاراج و کشتار حفظ می‌کرد (Brosset, 1874/1: 334-335).

طایفه جوانشیر از جمله قبایل بومی قفقاز با خاستگاه ترک بود که برخلاف طوایف قزلباش، از پیوستن به دولت صفوی در دهه‌های آغازین حیات آن امتناع کردند. وانگهی، آنها در مقطع نخست تسلط عثمانی بر جنوب قفقاز، یعنی سالهای ۹۸۴ تا ۱۰۱۲ به باجگزاری آنان تن دادند تا اراضی و دارایی‌های خود را حفظ کنند و همچون شماری از طوایف قزلباش ناچار به ترک الکای خود نشوند. این رفتار آنان و خودداری‌شان از کمک به محمدخان زیاداغلی، بیگلربیگی قراباغ در سال ۹۹۷ ه.ق. در برابر ترکان، باعث شد که شاه عباس به آنان بدگمان باشد (Khuzani Isfahani, 2015/3: 55-56). با وجود این، به دنبال تسلط دوباره دولت صفوی بر قراباغ در ۱۰۱۲، امیرگونه خان قاجار توانست وفاداری دوباره آنها را به دولت صفوی جلب کند (Ibid, 337, 357). سرانجام، علی‌خان بیگ نامی از رؤسای آنان توانست اعتماد شاه را بازیابد و «از زمره مقربان درگاه گردید و پیوسته مشمول عنایت و مورد تربیت شاهانه بود» (اسکندربیگ منشی، ۱۳۸۲/۲: ۸۵۷؛ Khuzani Isfahani, 2015/3: 416). علی‌خان بیگ جوانشیر و برادر وی، میرزاحسین سلطان، خوانین ایل اتوزایکی در لشکرکشی‌های بعدی شاه عباس یکم در زمره نیروهای وفادار به وی بودند. در خلال سالهای ۱۰۱۵ تا ۱۰۱۸ ه.ق. بخشی از جمعیت اتحادیه اتوزایکی که به آقاخان مقدم وفادار بودند به مراغه کوچانده شدند، اما بخش وفادار به میرزاحسین سلطان که «حاکم ارسبار و اتوزایکی بود و از قدیم توشمال‌زاده و کلانتر آن جماعت» در قراباغ باقی ماندند. با وجود این، در جریان جدال خونینی که در سال ۱۰۲۱ ه.ق. میان علی‌خان بیگ و برادرزاده‌اش در گرفت و در نتیجه آن کشتار خونینی در میان اتوزایکی اتفاق افتاد که «از اولاد ملک بهمن جوانشیر که باعث فتنه و فساد قراباغ بودند، احدی نماند» (اسکندربیگ

از قلعه تا شهر: بررسی پیوند شهرنشینی و حیات قبایلی در جنوب قفقاز ... (جواد مرشدلو) ۲۱۳

منشی، ۱/۱۳۸۲: ۸۵۷؛ 614، 542، 3/2015 (Khuzani Isfahani). شاه عباس امارت ایل اتوزایکی را به سلیمان بیگ، وکیل علی خان بیگ جوانشیر داد و او را به منصب «سلطان» مفتخر گرداند. در ساختار اداری ولایات دوره صفوی، منصب سلطان در مرتبه‌ای پایین‌تر از والی و بیگلربیگی و خان قرار می‌گرفت (Floor, 2002: 118).

انتصاب علی خان بیگ به منصب سلطانی، گامی مهم در جهت جذب طایفه جوانشیر به ساختار نامتمرکز دولت صفوی و نظام ایالتی آن بود. این تدبیر ضمن حفظ تابعیت اسمی اتحادیه ایلی اتوزایکی به مثابه یک نیروی مؤثر اجتماعی در جنوب قفقاز، مانع از تجزیه و انحلال ساختار عشیره‌ای آن می‌شد. شاه عباس یکم، چندی بعد سلیمان خان را نیز برکنار کرد و امارت اتوزایکی را به نوروز بیگ توله‌اغلی گرجی که «در سلک غلامان خاصه شریفه» بود واگذار کرد (اسکندریبیگ منشی، ۲/۱۳۸۲: ۱۰۴۹؛ 3/2015 (Khuzani Isfahani). از وضعیت طایفه جوانشیر در دوره متأخر صفوی اطلاع زیادی در دست نیست؛ این اندازه می‌دانیم که قراباغ و مضافات آن تابع بیگلربیگی قراباغ به مرکزیت گنجه بود. همچنین طبق اشاره تذکره‌الملوک، مداخل «حاکم جوانشیر» رقم چشمگیری برابر با دو هزار و صد و دو تومان و هشت هزار دینار (۲۰۱,۰۲۸,۰۰۰ دینار) بود و هشتصد و سی و دو نفر ملازم داشت (میرزاسمیعا: ۱۳۷۸: ۷۷).

فروپاشی دولت صفوی، نظم سیاسی و اداری حاکم بر قفقاز را دگرگون کرد. این نظم سیاسی و اداری تا حد زیادی مدیون موفقیت نظامی شاه عباس یکم و ثبات نسبی اقتدار دولت صفوی در دوره بعد بود و در چهارچوب آن طایفه جوانشیر تابع دولت و باج‌گزار آن بودند. آشوبی که در فاصله سقوط اصفهان تا ظهور نادر جنوب قفقاز را فراگرفت، بنیاد این نظم را از میان برد و تلاش نادر برای احیای آن بر محوری جدید در نهایت ناکام ماند. تبعید شاخه‌ای از طایفه جوانشیر به خراسان توسط نادرشاه از مناسبات خصمانه این خاندان با نادرشاه و مقاومت احتمالی آنان در برابر سیاست شاه افشار در قبال جنوب قفقاز و قراباغ حکایت دارد. هدف اصلی این سیاست تغییر آرایش نیروهای موجود به نفع قدرت شاه جدید و تضعیف قدرت نیروهایی بود که حاضر به تمکین از وی نبودند. شگرد سستی شاهان ایرانی در این زمینه، فرو پاشاندن اجتماعات همبسته‌ای بود که تهدید بالقوه به شمار می‌آمدند و به این منظور، کوچاندن بخشی از جمعیت یا سران بانفوذ ایلات راهکار سودمند و کارآمدی بود. بخشی از جمعیتی که به خراسان کوچانده شدند، در آن سرزمین دوردست ماندگار شدند، اما پناه‌علی بیگ (پناه‌بیگ) از رؤسای این طایفه بلافاصله پس از مرگ نادرشاه

به قراباغ بازگشت تا مقطع تازه‌ای در حبات سیاسی خاندان جوانشیر و تاریخ قراباغ رقم بزند (Javanshir, 2004: 155).

بدین ترتیب، مرگ ناگهانی نادرشاه (۱۷۴۷/۱۱۶۰) و آشوب سیاسی پس از آن، فرصتی طلایی در اختیار نیروهای تمرکزگرای جنوب قفقاز قرار داد تا در جهت تأسیس و تثبیت اقتدار محلی خود گام بردارند. پناه‌علی بیگ (پناه‌بیگ) جوانشیر نیز از جمله این نیروها بود که توانست با جلب اعتماد جمعیت مؤثری از طوایف قراباغ موقعیت خود را به عنوان یک چهره صاحب نفوذ محلی به عادل‌شاه، جانشین نادر بقبولاند. برخلاف نادرشاه که خوی جاه‌طلب و نبوغ نظامی ویژه وی به زیان نیروهای محلی بود، برادرزاده‌اش ترجیح داد به وفاداری اسمی این نیروها بسنده کند. او پناه‌بیگ را به منصب «خانی» گماشت که مبنای ارزشمندی برای مشروعیت اقتدار محلی وی بود. جانشینان عادل‌شاه نیز فراتر از این گام نگذاشتند و پناه‌بیگ به پشتگرمی این اعتماد فرصت یافت تا پایه‌های قدرت محلی خود را به مدت بیش از یک دهه استواری ببخشد. فاصله سالهای ۱۷۴۸/۱۱۶۱ تا ۱۷۷۹/۱۱۹۳ فرصتی ارزشمند بود تا پناه‌خان جوانشیر و ابراهیم‌خلیل خان، جانشین وی، با بهره‌گیری از آشفته‌گی سیاسی کشور و در سایه قناعت کریم‌خان زند به حاکمیت اسمی بر ولایات شمال ارس، موقعیت خود را از فرمانروایان قبایلی به حاکمان محلی مقتدر برکشند. ایالت راهبردی قراباغ با برخورداری از منابع ثروت عظیم و جمعیتی پرشمار پایگاه محکمی برای وی به شمار می‌آمد. نقطه عطف قدرت‌گیری خان جوانشیر، تصرف قلعه شوشی در ارتفاعات قراباغ و تبدیل آن به پایگاهی مقاوم و تسخیرناپذیر در برابر مدعیان بود (میرزاجمال جوانشیر، ۱۹۹۴: ۸-۹؛ Mirza Adigözalbeg, 2004: 155-158).

#### ۴. شکل‌گیری و توسعه شوشی

نقطه ظهور شوشی به مثابه یک شهر، انتخاب آن به مرکزیت حکومت محلی در سال ۱۷۵۴/۱۱۷۰ توسط پناه‌بیگ جوانشیر بود. شوشی سومین نقطه‌ای بود که پناه‌بیگ برای تأسیس مرکز حکومت خویش انتخاب کرد؛ پیش از آن به ترتیب قلعه بیات و قلعه شاه‌بولاغی (ترناوت) به این منظور انتخاب شده بود. قلعه بیات در «محال» کیرلو قراباغ واقع بود و پناه‌بیگ بنای آن را در سال ۱۷۴۷/۱۱۶۱ آغاز کرد و به مدت پنج سال آن را مرکز اقتدار محلی خویش قرار داد. پس از این مدت، قلعه شاه‌بولاغی را بنیاد نهاد که در محلی ارمنی‌نشین به همین نام قرار گرفته بود. شوشی، سومین و مهمترین پایگاه اقتدار

از قلعه تا شهر: بررسی پیوند شهرنشینی و حیات قبایلی در جنوب قفقاز ... (جواد مرشدلو) ۲۱۵

محلّی پناه بیگ، در مکان قلعه‌ای قدیمی متعلق به آرامنه قراباغ و در نزدیکی دهی به همین نام ساخته شد (میرزاجمال جوانشیر، ۱۹۹۴: ۱۱-۱۲؛ رافی، ۱۳۸۵: ۳۰، ۳۶؛ میرزایوسف قراباغی، ۱۳۹۰: ۱۶۷).<sup>(۹)</sup>

در واقع، ساختن یا بازسازی و توسعه یک قلعه، نقطه مهمی در قدرت گرفتن یک حکومت محلّی در جنوب قفقاز این روزگار بود. سقوط دولت صفوی در ۱۷۲۲/۱۱۳۵ و فروپاشی نظمی که در دوره حاکمیت صفویان بر ولایات قفقاز ایجاد شده بود، بستر مساعدی برای قدرت گرفتن نیروهای محلّی در این منطقه فراهم آورد. منصب بیگلربیگی قراباغ در دوره صفوی به طور سستی در اختیار خاندان زیاداغلی قاجار، از ایلات قزلباش وفادار به دولت صفوی بود (میرزاسمیعا، ۱۳۷۸: ۷۶؛ رهبرن، ۱۳۴۹: ۳-۵). اما در دوره حکومت نادرشاه و در نتیجه سیاست وی در تضعیف نیروهای وفادار به صفویان در قفقاز، نیروهای محلّی قراباغ موقعیت مساعدتری برای توسعه قدرت محلّی خود یافتند. نادرشاه در دوره نسبتاً کوتاه زمامداری خود فرصت نیافت که سازوکار کارآمد و پایداری برای اداره ولایات قفقازی دراندازد. از سویی، مسئله بحران اقتدار در شمال قفقاز و نقش مؤثر طوایف کوه‌نشین داغستان در سست کردن پایه‌های نظم سیاسی و اداری دولت صفوی در شیروان، نادرشاه را به تمرکز بر مهار این نیروها وامی‌داشت (استرآبادی، ۱۳۴۱: ۲۴۵؛ مروی، ۱/۱۳۶۴: ۳۷۶-۳۷۷). از سوی دیگر، لشکرکشی‌های نظامی وی در جهت سرکوبی نیروهای تمرکزگرایز و احیای اقتدار دولت مرکزی بیشتر به کشتار و غارت و فرسایش بن‌مایه‌های حیات اجتماعی و اقتصادی انجامید و گماشتگان او در ولایات اغلب با مخالفت نیروهای مؤثر بومی مواجه شدند (Hanway, 1753/2: 209). تا حدی نتیجه این سیاست بود که به نوشته باکیخانوف «به مجرد وفات نادرشاه که عساکر ایران از این دیار [شیروان] به در رفتند در هر مملکتی صاحب‌حشمتی دم از استقلال زده به اطاعت دیگری گردن نمی‌نهاد» (باکیخانوف، ۱۹۷۰: ۱۵۹) و ابراهیم خان، جانشینان وی که پایگاه استواری نداشتند به اسم «تألیف قلوب» «هر بی سر و پاییی را لقب خانی و اساس حکمرانی» دادند (باکیخانوف، ۱۹۷۰: ۱۷۵). در چنین وضعیتی، قلعه‌ها کارآمدترین ابزار برای پاسداری از اقتدار محلّی و در صورت امکان توسعه دایره این اقتدار بود.

وانگهی، قلعه‌ها کارکرد و اهمیتی چندوجهی برای یک فرمانروای محلّی داشتند؛ نخستین وجه آن حفاظت از پایگاه ضعیف و متزلزل «رایت استقلال»ی بود که هر فرمانروای مدعی برمی‌افراشت. خان جوانشیر نیز به تجربه دریافته بود که نه حکومت

مرکزی در ایران و نه دیگر خوانین مدعی در همسایگی اش توسعه قدرت محلی او را تحمل نخواهند کرد. به نوشته میرزاجمال

چون حکام شیروان و شکی اینگونه استقلال پناه خان را در ولایت قراباغ شنیده و دانستند به خودشان مضر و منحل دانسته هر دو بالاتفاق به دفع مرحوم پناه خان مصمم شده اتفاق کردند که هنوز که محال‌های خمسه قراباغ مطیع او نبوده‌اند صلاح‌دید که در میان ایلات در جای مناسب بنای قلعه گذاشته شود هرگاه خوانین اطراف به دفع او آیند لابداً خانه و عیال خود و سایر اقوام و خدمتگزاران و خاصان و بزرگان را در آنجا محافظت نمایند. (میرزاجمال جوانشیر، ۱۹۹۴: ۹).

تغییر مکان قلاع و انتخاب مکان‌های جدید نیز از همین منظر پیروی می‌کرد. پناه خان به موازات توسعه تدریجی قدرت محلی خود تغییر مکان مرکز حکومت محلی اش را ضروری دید تا پایگاه محکم‌تری برای حفاظت از دستاوردهایش تعبیه کند. قلعه شاه‌بولاغی به منظور استحکام پایگاه قدرت خان در برابر «دشمنان اطراف و جوانب» در جایی بنا شد که «متصل بکوهستانات قراباغ» باشد و مکان قلعه شوشی در «اندرون کوهستانات در جایی که صعب و محکم و ابدی و پایدار باشد ... که مطلقاً دشمن قوی قادر به محاصره کردن قلعه» نشود تا اقتدار در حال توسعه اما متزلزل خان را در برابر تهدیدات جدی که از ناحیه محمدحسن خان قاجار بود در امان نگه دارد (همان: ۱۱).

شوشی از این نظر مکان مطلوبی بود؛ نقطه‌ای مرتفع در بخش کوهستانی قراباغ که از چند سده پیش پناهگاه ارمنی‌هایی بود که از شر تاخت‌وتاز نیروهای کوچ‌نشین و تاراج و کشتار به دست آنها به نواحی مرتفع کوچیده بودند (Margarian, 2001: 75-78). سه طرف قلعه به صخره‌های طبیعی استوار بود که امکان عبور از آن برای سواره و پیاده ممکن نبود. طرف شمالی قلعه نیز که جانب پایینی شهر را پوشش می‌داد با بخشی از جانب شرقی با دیواری از سنگ و آهک به ارتفاع پنج زرع و پهنای دو زرع و نیم بسته شد به نحوی که «گلوله توپ و غیره اصلاً بر آن کارگر نیاید» (میرزایوسف قراباغی، ۱۳۹۰: ۱۶۷-۱۶۸). همین امتیاز قلعه شوشی، در جریان رویارویی نظامی روسیه با ایران بر سر قفقاز نیز جلوه نمود و سیسیانف را برانگیخت تا از آن را به مثابه پایگاهی ممتاز و راهبردی در نظر بگیرد و ابراهیم خلیل خان را به تمکین از اراده خود برای اسکان یک گروهان روس درون قلعه وادار کند. باز همین مزیت بود که در آغاز دور دوم جنگ ایران و روسیه به روس‌های مقیم



از قلعه تا شهر: بررسی پیوند شهرنشینی و حیات قبایلی در جنوب قفقاز ... (جواد مرشدلو) ۲۱۷

قلعه و هواداران آنها فرصت داد تا به مدت چند ماه در برابر سپاه ایران مقاومت کنند (Haxthausen, 1854: 433-438).

دسترسی پناه‌بیگ به این مکان مرهون همراهی یک سرکرده بانفوذ ارمنی در محال خمسه قراباغ به نام ملیک شاه‌نظر، فرمانروای محال ورنده بود که «همه وقت خیرخواه» پناه خان بود (میرزایوسف قراباغی، ۱۳۹۰: ۱۶۹؛ رافی، ۱۳۹۵: ۳۶؛ Klaproth, 1827: 136). (۱۰) تسلط بر شوشی اهمیت راهبردی داشت و نقطه عطفی در حیات سیاسی پناه‌بیگ بود. او از این نقطه به ملیک‌نشین‌های پنج‌گانه کوهستان قراباغ مسلط بود و به فاصله چند سال توانست قدرت خود را بر آنها تحمیل کند. فقدان شاه مقتدر در ایران و یک رقیب محلی جدی دست پناه‌بیگ را برای توسعه قلمرو اقتدار محلی خود به زیان ملیک‌های ارمنی باز گذاشت. پناه‌بیگ در موقعیت‌هایی که خطر را جدی می‌دید، از ابراز وفاداری به حکام مرکزی ایران و باج‌گذاری ابایی نداشت. تکاپوی ملیک‌ها برای جلب حمایت روسیه نیز در نهایت راه به جایی نبرد و آنها در برابر همسایه مسلمان خود که بیرق قدرت‌اش در اهتزاز بود، بی‌پشتوانه ماندند (Bournoutian, 1998: 345-358).

پناه‌بیگ که با دریافت لقب «خان» از عادل شاه، جانشین نادر، موقعیت خود را در میان نیروهای هوادارش تقویت کرده بود، رأساً بر کار بازسازی و توسعه قلعه شوشی نظارت داشت. منابع مالی لازم برای بازسازی قلعه و تقویت آن با تاراج و استثمار ملیک‌نشین‌های پنج‌گانه (خمسه قراباغ) و تحمیل باج و مالیات بر رعایای ارمنی و مسلمانان تأمین می‌شد که شمارشان به موازات گسترش روزافزون صیت و سطوت پناه خان افزایش می‌یافت.<sup>(۱۱)</sup> ساختمان قلعه شوشی در مقایسه با دو قلعه بیات و شاه‌بولاغی با دقت و ظرافت بیشتری طراحی و بازسازی شد؛ حصار، خندق، بازار، میدان، حمام و مسجد بخش‌هایی از ساختمان بود که در ساخت دو قلعه پیشین نیز لحاظ شده بود (میرزاجمال جوانشیر، ۱۹۹۴: ۹-۱۲). این ساختار کالبدی که از یک سنت ریشه‌دار ایرانی ریشه می‌گرفت،<sup>(۱۲)</sup> الگوی غالب در چیدمان کالبدی ارگ‌شهرهای جنوب قفقاز بود. در ساخت قلعه شوشی (پناه‌آباد) از «اوستادان ماهر و کارگزاران هشیار و کامل» بهره گرفته شد و چهار دروازه برای آن تعبیه شد که شامل دروازه شوشی‌کند، دروازه مختر، دروازه ایروان و دروازه گنجه و چله‌برد می‌شد (میرزاجمال جوانشیر، ۱۹۹۴: ۱۶؛ میرزایوسف قراباغی، ۱۹۹۰: ۱۶۸). این قلعه از زمان بازسازی و توسعه در سال ۱۷۶۵/۱۱۷۱ تا تابستان ۱۷۹۷/۱۲۱۲ که آقامحمدخان قاجار پس از دو بار محاصره به نسبت طولانی آن را گشود، چندین بار در معرض تهاجم و

شهربندان رقبای خان قراباغ و فرمانروایان ایران از جمله محمدحسن خان قاجار و فتحعلی خان افشار واقع شد (میرزاجمال جوانشیر، ۱۹۹۴: ۱۹-۲۳؛ Fana, 2006: 22-23)، اما جز در جریان محاصره دوم خان قاجار فتح آن میسر نشد. این واقعت آشکارا اهمیت سوقالجیشی قلعه شوشی و سهم آن در حفاظت از حکومت محلی خوانین جوانشیر را نشان می‌دهد. به نوشته میرزایوسف قراباغی، ساختمان قلعه در نتیجه افزایش جمعیت در سال ۱۲۰۴/۱۷۸۹ که مصادف با دوره حکومت ابراهیم خلیل خان بود، توسعه داده شد و خان «باروی قدیم» را برداشته، قلعه را «با طرح و پلان خوش و مهندسی پلانچیان صاحب وقوف به قدر یک ورث<sup>(۱۳)</sup> زیاد و آن را محکم تر از اول آباد ساختند.» (میرزایوسف قراباغی، ۱۳۹۰: ۱۶۹). بدین ترتیب، هسته مرکزی یک محیط کالبدی آماده شد که قرار بود پذیرای جمعیتی چشمگیر در آینده باشد.

## ۵. توسعه کالبد و جامعه شهری شوشی

### ۱.۵ هسته مرکزی: خاندان خان و وابستگان

حفاظت از هسته اولیه جمعیتی که قرار بود ساکنان ارگ شهر جدید را تشکیل دهند دیگر کارکرد مهم قلعه بود. این هسته اولیه در مرتبه نخست اعضای خانواده و خاندان خان یا هسته محوری اویماق جوانشیر بودند که قشر ممتاز جامعه خان نشین به حساب می‌آمدند و با لقب آقا، خانم و بیگ از دیگر اهالی متمایز می‌شدند. این هسته محوری در سالهای پس از تسلط روسیه و در سایه حمایت فرمانداران روس از نخبگان وفادار موقعیت ممتاز قبلی خود را از دست دادند، اما برخی از آنها از جمله فرزندان ابراهیم خلیل خان، حتی پس از تثبیت اقتدار روسیه بر قراباغ و شوشی، اجازه یافتند که در آن شهر ادامه حیات دهند (Haxthausen, 1854: 435-436). اشراف قبایلی زمین‌دار که در مجموعه شبکه اویماق خاندان جوانشیر قرار می‌گرفتند و در مقام تیولدار، مین‌باشی، یوزباشی، داروغه، و دیگر مناصب محلی به خان خدمت می‌کردند. اعضای این شبکه اشرافیت قبایلی به سهم خود رعایا و وابستگی داشتند که به منظور خدمت به آنها در پیرامون قلعه اسکان می‌یافتند. به بیان دیگر، بخشی از جمعیت ساکن در قلعه را رعایایی تشکیل می‌دادند که «آدم» خان یا خانواده و خویشان وی محسوب می‌شدند. این رعایا اراده، هویت و فردیت مستقلی نداشتند و موظف به برآوردن خواسته‌های سروران خود در قالب میزبانی از مهمانان آنان و برآوردن نیازهای آنها، و نیز، تأمین نیروی کار و مصالح برای ساخت‌وساز درون قلعه

از قلعه تا شهر: بررسی پیوند شهرنشینی و حیات قبایلی در جنوب قفقاز ... (جواد مرشدلو) ۲۱۹

بودند (Bournoutian, 2013: 35-89). یک گروه دیگر «جوانان کاری و مردان کارزاری» بودند که خان برای حفاظت از قلعه و رویارویی با دشمنانش اجیر کرده و در آنجا اسکان داده بود (میرزایوسف قراباغی، ۱۳۹۰: ۱۶۸). در کنار اینها، جمعیتی از صنعتگران و پیشه‌وران و اهل فضل و هنر بودند که خان برای ساخت‌وساز و توسعه تختگاه کوچک خویش و اداره آن به ایشان نیاز داشت. حفاظت از این مجموعه نخبگان که پشتیبان اصلی خان در توسعه قدرت محلی و شبکه پیوند وی با نیروهای اجتماعی قلمروش به شمار می‌آمدند، اهمیت حیاتی داشت. جوانشیر از این مجموعه با تعبیر «اهالی ایلات و بزرگان و اهالی صنعت و ملازمان و مخصوصان» یاد کرده است (میرزاجمال جوانشیر، ۱۹۹۴: ۱۲). بنابراین، در جامعه شهری شوشی یک نمونه محدود از تقسیم کار بر مبنای اراده خان و نیازهای خاندان وی حاکم بود که به تناسب گسترش کالبدی تختگاه وی و افزایش جمعیت آن، توسعه می‌یافت. طبق وقف‌نامه گوهرآقا دختر ابراهیم خلیل خان، خاندان جوانشیر تا چند دهه بعد از برچیده شدن حکومتشان توسط یرملوف، نقش فعال خود را در توسعه کالبدی شوشی و حمایت از جامعه و فرهنگ اسلامی آن را ادامه دادند (احمدی، ۱۳۸۴: ۱۱۴-۱۲۸). در کنار مساجد و مدارس و دکاکین و کارونسراهایی که با حمایت گوهرآقا و دیگر اعضای خاندان حاکم تأسیس شد (همانجا)، از زمان تسلط روسیه به بعد، برخی ساخت‌وسازها به سبک فرنگی نیز در شوشی انجام شد که عمارت مددوف، فرماندار ارمنی قراباغ در دوره زمامداری یرملوف از آن جمله بود (van Helen, 1830/2: 249).

## ۲.۵ انتقال اجباری جمعیت

بخشی از جمعیت شوشی را مردمی تشکیل می‌دادند که به آن مکان کوچانده شده بودند. در سال ۱۷۵۴/۱۱۷۰ که ساخت قلعه شوشی به پایان رسید خان «تمامی رعایا و ساکنان قلعه شاه‌بولاغی و خانواران اعیان و اشخاص و ملکان و ملازمان و کدخدایان ایلات و بعضی دهات را کوچانیده در اندرون این قلعه سکنی داد» (میرزاجمال جوانشیر، ۱۹۹۴: ۱۶). کوچاندن اجباری جمعیت از مکانی به مکان دیگر به اراده شاه یا خان الگوی غالبی در جنوب قفقاز سده دوازدهم/هجدهم بود. این امر از یک سو، ریشه در نگرش حکامی داشت که رعایا را بخشی از دارایی خود و منشأ تولید ثروت و تأمین امنیت می‌انگاشتند. نگرشی که خود بر بستر تحولات فرهنگی دوره مغول به بعد شکل گرفته بود و در این زمینه، تا حد زیادی از گفتمان فقهی اسلامی فاصله گرفته و به فرهنگ پیشاسلامی مغولی و

ایلخانی پیوند خوره بود.<sup>(۱۴)</sup> در دوره فترتی که از قتل نادرشاه تا ظهور آقامحمدخان به طول انجامید نقل و انتقال اجباری جمعیت به واسطه کاهش امنیت در نبود نظم برآمده از اقتدار دولت مرکزی و ضعف قدرت حاکمان محلی به مراتب بیشتر شد؛ مردم شیروان و قراباغ که دو ولایت بزرگ و ثروتمند قفقاز به شمار می‌آمدند، بیش از دیگر نقاط این وضعیت را تجربه کردند. آن بخش از جامعه شوشی که در زمره اشرافیت قبایلی جوانشیر نبودند و به این صورت به آن مکان انتقال داده شده بودند، قشری مولد به شمار می‌آمدند که حضورشان برای تداوم حیات اجتماعی اویماق خان ضرورت داشت. بخشی از جمعیتی که پناه خان به شوشی کوچاند ارمنی‌های روستاها و محلات مغری، آگولیس، اردوباد، قرانچی، چله‌برد بودند. برخی را نیز فرزندش ابراهیم خلیل خان از روستاها و محلات ارمنی‌نشین قراباغ به آن شهر کوچاند (میرزایوسف قراباغی، ۱۳۹۰: ۱۶۹).

### ۳.۵ جمعیت و محلات شهری شوشی

یک بخش مهم و به نسبت چشمگیر از جمعیت اصلی شهر شوشی در پایان کار خوانین جوانشیر و آغاز تسلط روسیه، به مهاجران اختصاص داشت که شامل مسلمانان و ارمنیان می‌شدند. مهاجرت به مکانی که به مرکزیت حکومت محلی انتخاب می‌شد، امری طبیعی و نتیجه تشخیصی بود که مهاجران از منافع خویش و منافع نقل مکان به آن نقطه داشتند. این منافع در مرتبه نخست شامل امنیتی می‌شد که در درون قلعه و پیرامون آن برای مهاجران فراهم می‌شد. چنانکه پیشتر اشاره شد، یکی از الگوهای سنتی توسعه کالبدی شهر در ایران و اغلب سرزمین‌های اسلامی، گسترش فیزیکی آن بر گرد عمارت قلعه یا «کهن‌دژ» بود. شکل‌گیری محلات جدید نیز تا حد زیادی از منطق وابستگی خویشاوندی یا قومی یا خاستگاهی تبعیت می‌کرد. بدین معنا که مهاجران بسته به تعلق خویشاوندی، قومی یا خاستگاهی در یک محله خاص سکونت می‌جستند. طبق توصیفی که در گزارش ۱۸۲۳ ایالت قراباغ آمده است، شهر شوشی در این زمان از سه محله اصلی به نام تبریزلی، کازانچیلی (غازانچی) و آگولیسلی تشکیل شده بود (Bournoutian, 2013: 34). دو محله اخیر ارمنی‌نشین و پذیرای مهاجرانی بودند که یا از محلات و روستاهای ارمنی‌نشین ولایت قراباغ و در رأس آنها آگولیس (Agulis) به آنجا آمده بودند و یا از ایالت نزدیکی در جنوب قفقاز مانند شکلی و شروان و آذربایجان به شوشی مهاجرت کرده بودند. محله تبریزلی (تبریزی) میزبان یک جمعیت مسلمان بود که از قرار معلوم به واسطه قرار داشتن بر سر

از قلعه تا شهر: بررسی پیوند شهرنشینی و حیات قبایلی در جنوب قفقاز ... (جواد مرشدلو) ۲۲۱

مسیر تبریز و میزبانی مهاجرانی از آن شهر در قالب صنعتگر و تاجر و پیشه‌ور به این نام مشهور شده بود. طبق برآورد یک جهانگرد فرانسوی، جمعیت شوشی در سال ۱۸۳۸/۱۲۵۳ به پانزده هزار تن بالغ شده بود (Dubois de Montpérux, 1840/4: 84). گسترش کالبدی شهر و ساختار محله‌ای آن در دوره تسلط روسیه تزاری ادامه یافت و حدود سی سال بعد از این تاریخ شوشی از شش محله ارمنی‌نشین و ده محله مسلمان‌نشین تشکیل می‌شد (میرزایوسف قراباغی، ۱۳۹۰: ۱۶۹).<sup>(۱۵)</sup>

#### ۴.۵ ترکیب قومی و دینی

جمعیت شهری شوشی از ابتدای شکل‌گیری این شهر، از دو گروه متمایز دینی یعنی مسلمانان و ارمنیها تشکیل می‌شد. ارمنیها از جمله ساکنان باستانی این سرزمین بودند و در گذر سده‌ها فراز و نشیب زیادی را تجربه کرده بودند.<sup>(۱۶)</sup> طبق گزارشهای محلی تاریخ قراباغ، پناه خان جوانشیر در دوره زمامداری خود موفق شد که بر بخش‌های ارمنی‌نشین قراباغ موسوم به «خمسه» تسلط یابد و تکاپوی ملیک‌های ارمنی برای مقابله با خان مسلمان، از جمله توسل جستن به اراکلی دوم، شاه گرجستان و ارسال نامه‌های پیوسته به نزد فرمانداران روس قفقاز، راه به جایی نبرد (میرزا جمال جوانشیر، ۱۹۹۴: ۱۶-۱۷؛ میرزایوسف قراباغی، ۱۳۹۰، ۱۶۵-۱۶۶؛ Tsagareli, 1891/1: 434-435). البته تردیدی نیست که نامه‌نگاریها و ارتباطات این ارمنیان با روسها سهم قاطعی در جلب توجه تزار به قفقاز و اقدامات بعدی داشت. اما دست‌کم تا سال ۱۸۰۵/۱۲۲۲ که ابراهیم خلیل خان با سیسیانف به توافق کورک‌چای دست یافت، رعایای ارمنی وضعیت ناگواری داشتند. این وضعیت در سالهای پس از توافق کورک‌چای تحت تأثیر حمایت روسیه تا اندازه‌ای بهبود یافت. طبق گزارش ۱۸۲۳ جمعیت ارمنی ساکن شوشی تا زمان تهیه این گزارش به رقم چشمگیری بالغ شده بود. متأسفانه به منبعی که اطلاع دقیقی از جمعیت ارمنه شوشی در دوره فرمانروایی ابراهیم خلیل خان به دست دهد، دسترسی نداریم. به نوشته کپل که در آستانه جنگ دوم ایران و روس بازدید از شوشی داشت، شهر دو هزار باب‌خانه داشت و جمعیت مهاجرانی که به شوشی می‌آمدند اعم از ارمنی و مسلمان، رو به فزونی بود؛ مهاجرانی که به نوشته وی «از ستم خوانین به یوغ سبک‌تر روسها پناه می‌بردند» (Keppel, 1827/2: 193-194). میرزا یوسف قراباغی اشاره کرده است که در اوایل شکل‌گیری شوشی جمعیت مسلمان آن که بیشتر از تبریز، نخجوان و از میان ایلات قراباغ به آنجا آورده شده

بودند، بیشتر بود(میرزایوسف قراباغی، ۱۳۹۰: ۱۶۹). مهاجرت ارمنیان به شوشی در سالهای پس از تسلط روسیه بر قراباغ شتاب بیشتری یافت و به ادعای میرزایوسف آنها در سال ۱۸۵۵/۱۲۷۱ دو سوم جمعیت شوشی را تشکیل می‌دادند(همانجا). این ترکیب جمعیتی و رشد نسبتاً متوازن آن در سراسر قرن سیزدهم/نوزدهم و دهه‌های آغازین سده چهاردهم/بیستم ادامه یافت و مسلمانان و ارمنی‌ها، دست‌کم تا دهه‌های آغازین سده چهاردهم/بیستم در کنار هم همزیستی صلح‌آمیزی داشتند. طبق نخستین برآورد آماری سراسری در دوره روسیه تزاری که در سال ۱۸۹۶/۱۳۱۴ انجام شد، جمعیت شهر شوشی به ۲۵,۸۸۱ نفر بالغ شده بود که ۱۴,۴۲۰ نفر از آنها را ارمنه و ۱۰,۷۷۸ تن از آنها را مسلمانان (تاتارها) تشکیل می‌دادند. باقی جمعیت را مهاجران روس (۳۹۶ نفر)، لهستانی (۱۳۳ نفر)، گرجی (۳۹ نفر)، مولداویایی (۱۲ نفر)، آلمانی (۱۲ نفر)، آوار (۴ نفر) و گروهی دیگر از جمله ۵ مهاجر ایرانی تشکیل می‌دادند.<sup>(۱۷)</sup>

## ۵.۵ بافت و ساختار اجتماعی

از نظر ساختار اجتماعی، تا پیش از تثبیت تسلط روسیه و نتایج مدیریت استعماری، شوشی جامعه شهری به نسبت ساده‌ای داشت که مناسبات و سازوکار اجتماعی آن از منطق حاکم بر سلسله مراتب قبایلی و نظام زمین‌داری پیروی می‌کرد. از این منظر با دو مقوله اجتماعی کلی یعنی فرادستان و فرودستان و یک گروه میانه در بافت جامعه شهری شوشی سر و کار داریم. گروه نخست که در نظمی کمابیش هرمی شکل قرار داشتند، شامل خان و خاندان وی، اشراف زمین‌دار موسوم به بیگ‌ها، و طبقه ممتازی تحت عنوان «معافی» تشکیل می‌شد که از نوعی وابستگی اکتسابی به هسته مرکزی قدرت محلی بهره‌مند بودند (Leviatov, 1948: 40-45). این گروه فرادست همزمان با اقامت در شوشی، حضور غیرمستقیمی نیز در محال و روستاهای قراباغ داشتند که املاکشان به شمار می‌رفت. بخشی از جمعیت فرودست شوشی نیز رعایای وابسته به آنان بودند که بر حسب خواست اشرافیت مذکور و به منظور برآوردن نیازهای آنان در شوشی اقامت داشتند. گروه دوم، شامل طیف متنوعی از رعایای مسلمان و ارمنی بودند که «آدم» خان یا وابستگان خونی وی به شمار می‌آمدند. برخی از این رعایا مالیات‌پرداز بودند و برخی دیگر که شامل سادات، یتیمان، زنان بیوه، و رنجبران تهیدست می‌شدند از مالیات معاف بودند. جمعیت این طیف اخیر چندان چشمگیر نبود (Bournoutian, 2013: 27-89).

در میانه این دو گروه کلی، برخی از ساکنان شوشی را بازرگانان، صنعتگران و اهل حرف، پیشه‌وران، روحانیان، و سربازان اجیر تشکیل می‌دادند که می‌توان از آنها به عنوان طیف «میانه‌حال» شهری تعبیر کرد. این طیف وابستگی مستقیمی به شبکه اویماق خان نداشتند اما بر بستر اقتصاد محدود قلمرو وی امرار معاش می‌کردند و سهم مؤثری در تنوع بخشی به الگوی ساده تقسیم کار در شوشی داشتند. در دوره فرمانروایی خوانین، افزایش شمار این بخش از جمعیت شهری شوشی تابعی از اراده و توان وی در ایجاد امنیت بود. اقدام ابراهیم خلیل خان در تأسیس ضرابخانه و ضرب سکه‌ای به نام «پناه‌آباد» که تا مدت‌ها در شهرهای مختلف ایران نیز آوازه درانداخته بود<sup>(۱۸)</sup> را می‌توان شاهدی بر رویکرد استقلال‌طلبانه و کامیابی نسبی وی در توسعه یک اقتصاد پولی محلی قلمداد کرد. وانگهی، تبدیل مازاد تولیدات کشاورزی و شبانی به پول و گذار از دادوستد جنسی به دادوستد پولی منوط به توسعه الگوی تقسیم کار و فعالیت بازرگانان و پیشه‌وران بود. به طور طبیعی خان هوادار این رونق در قلمرو محدودش بود. بدین ترتیب، در دوره فرمانروایی خوانین در عین استثمار رعایای مالیات‌پرداز که منبع اصلی تولید ثروت خان به شمار می‌رفتند (Petrushevskii, 1949: 166-196)، از حضور و فعالیت بازرگانان و پیشه‌وران که نقش محوری در توسعه اقتصاد پولی داشتند، استقبال می‌شد. همین واقعیت زمینه مهاجرت ارمنیان به شوشی را فراهم می‌کرد.

با تثبیت سلطه روسیه و انحلال حکومت خانی در سال ۱۸۲۳/۱۲۳۷، زمینه برای تغییر الگوی سستی حاکم بر قریباغ فراهم شد. با اینکه حکومت روسی قفقاز شتابی برای اصلاحات ساختاری و سلب اختیار از اشرافیت قبایلی/زمین‌دار نداشت، انحلال حکومت خانی به معنای تضعیف پایگاه اشرافیت، تقویت موقعیت ارمنیان و باز شدن دست حکومت استعماری برای حمایت از نیروهای هوادار روسیه، نظم بخشیدن به اداره ایالت و به‌ویژه، نظام مالیات‌گیری بود. شتاب گرفتن مهاجرت ارمنیان به شوشی که بخشی از آن در خلال دوره پس از جنگ دوم ایران و روسیه و با هدایت مستقیم فرمانداران روس و وفاداران به آنها انجام پذیرفت، ایجاد امنیت و ثبات در ایالت و قاعده‌مند کردن اداره آن که گام‌های اولیه آن در دوره زمامداری یرملوف و با آمارگیری ایالت آغاز شده بود، سهم قطعی در تقویت جامعه شهری شوشی به نفع طیف «میانه‌حال» بود. این تحول به سهم خود بستر مساعدی برای تداوم حیات شهری شوشی، افزایش جمعیت و تقویت بافت اجتماعی آن فراهم آورد. بدین ترتیب، در گذار سده سیزدهم/نوزدهم شوشی از کرسی یک حکومت

محلّی و ساختاری به نسبت ساده به یک کانون شهری مطرح با ساختاری پیچیده تبدیل شد که خاستگاه نسلی از چهره‌های ادبی و تجددگرای مطرح در میان مسلمانان و ارمنیان قفقاز گشت. شهری که در آستانه سده چهاردهم/بیستم محیط فکری و فرهنگی پویا و سرزنده‌ای داشت و قرار بود خاستگاه چهره‌های شاخص و تأثیرگذاری چون عزیر حاجی‌بیگف و احمد آقاوغلو (آقایف) شود (رئیس‌نیا، ۱۳۵۷: ۸-۹؛ کالیراد، ۱۳۹۲: ۳۱-۳۳؛ Shissler, 2002: 43-44).

## ۶. نتیجه‌گیری

روایت تاریخی همواره مستعد درغلتیدن به عرصه تعمیم‌گرایی، زمان‌پریشی و اثرپذیری از گفتمان‌های مسلط زمانه است. این استعداد و ظرفیت، بنیادهای معرفت تاریخی و اعتبار آن را به پرسش می‌گیرد. تلاش پژوهشگر تاریخ برای دستیابی به یک شناخت جزئی‌نگر، ژرف و ردیابی تغییرات در بستر زمانی آنها راهبردی برای گریز از این آسیب‌پذیری‌ها است. حوزه جنوب قفقاز به علل معینی از جمله تنوع و تکثر قومی و فرهنگی، گذار از دوره سنتی به مدرن در سایه نوسازی استعماری، ضعف ساختارهای اجتماعی و فرهنگی پایدار، مداخله مؤثر هژمونی فرامطقه‌ای در شکل‌گیری ساختار مدرن این جوامع و بازتاب این مداخله در روایت‌گری پیشینه تاریخی بیشتر مستعد زمان‌پریشی، حال‌گرایی و کلی‌نگری است. با این تصور، در پژوهش حاضر تلاش شد تا با تمرکز بر روند تاریخی شکل‌گیری و توسعه یک کانون شهری معین در جنوب قفقاز، برخی جلوه‌های جزئی و متمایز حیات شهری در این حوزه در نخستین مراحل گذار آن از دوره سنتی به مدرن نمایانده شود.

چنانکه در این بررسی نمایانده شد، شهرنشینی در جنوب قفقاز سده دوازدهم/هجدهم تا حد زیادی تحت تأثیر آشفتگی نظم سیاسی بود. این آشفتگی، بنیان حیات اجتماعی را سست و زمینه ظهور نوع سنخ‌نمایی از جوامع شهری کوچک را فراهم آورد که می‌توان از آنها با عنوان «ارگ‌شهر» یاد کرد. ظهور این ارگ‌شهرها در مرتبه نخست با شرایط سیاسی، اجتماعی و محیطی جنوب قفقاز پیوند داشت و آن را می‌توان برآیند کنش‌گری رؤسای ایلی و امکانات اجتماعی و اقتصادی موجود در جهت حفظ و توسعه اقتدار محلّی قلمداد کرد. در نمونه شوشی سهم آشکار و چشمگیر اراده و سیاست یک فرمانروایی ایلی را در بنیان‌گذاری و توسعه این شهر و جامعه آن اعم از کالبد، جمعیت، مهاجرت، ساختار و بافت اجتماعی می‌توان تشخیص داد. در عین حال، آشکار است که در زمانه مورد بررسی،



مهاجرت به مثابه عاملی تعیین کننده در شکل گیری جامعه شهری شوشی از مجموعه ای عوامل و انگیزه های متمایز تأثیر پذیرفته بود. بخشی از جمعیت مهاجر هسته اصلی اویماق جوانشیر و وابستگان آن بودند که بنا بر تشخیص خان به شوشی انتقال داده شدند، بخشی را تجار، صنعتگران و پیشه‌وران مسلمان و ارمنی تشکیل می دادند که در همان دوره حکومت خاندان جوانشیر بنابر تشخیص «عقل سلیم» به این کانون شهری رو به توسعه مهاجرت کردند. این مهاجران نیز سهم مؤثری در تکوین سیمای کالبدی شوشی و ساختار محله آن داشتند. در نهایت، مداخله یک عامل بیرونی یعنی روسیه تزاری و سیاست استعماری آن بود که زمینه تکوین هویت مدرن این شهر را فراهم آورد.

## پی نوشتها

۱. در میان این پژوهشها که بیشتر در نیمه دوم قرن سیزدهم/نوزدهم و دهه های آغازین سده بیستم تألیف شده اند می توان از این نمونه ها یاد کرد:

Dubrovin, 1866; Potto, 1899; Avalov, 1901; Romanovskii, 1902.

۲. درباره مفهوم «تاریخ نگاری برساخت گرا» بنگرید به مانزلو، ۱۳۹۴: ۶۲-۶۳.

۳. به نظر می رسد خاستگاه این تغییر پارادایمیک در تاریخ نگاری را می بایست در دهه های ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰ میلادی جستجو کرد که روایات اسمیرنف، لویاتف و پتروشفسکی از تاریخ جنوب قفقاز منتشر شد. بنگرید به:

Smirnov, 1938, 75-112; Petrushevskii, 1940: 166-196; Idem, 1949: 35-48; Leviatov, 1948: 112-113, 116-120, 135-138; Abdullaev, 1965: 53-184.

۴. برای نمونه بنگرید به: Ixfa, 2006: 77-120; Mitatoghlu, 2007: 25-37; Kadjhar, 2007: 9-92.

5. Atkin, 1980: 8-21; Mostashari, 2006: 113-128

۶. به روسی: Низавать; Низовой

۷. برای گزارشهای دیگری از وضعیت شهرهای کرانه غربی دریای خزر در همین مقطع بنگرید به:

Bell, 1763/1: 36-76; Hanway, 1753/1: 369-392; Cook, 1770/2: 322-400.

۸. پیشینه ظهور واژه «قراباغ» (کاربرد شکل دیگر این نام یعنی «قره باغ» جدید است) در ادبیات جغرافیایی ایران برای نامیدن بخشی از سرزمین اران را می توان به دوره مغول و تیموری رساند. در منابع این دوره به وفور با واژه «قراباغ اران» سروکار پیدا می کنیم که قشلاق و محل اجتماع یا اسکان اردوهای زمستانی (یورت) لشکریان مغول و تیمور بود. برای نخستین ذکرها از این نام

در منابع تاریخی و جغرافیایی دوره میانه نک. رشیدالدین فضل‌الله همدانی، ۱۳۷۳/۲: ۱۲۶۰، ۱۳۰۱؛ حمدالله مستوفی، ۱۳۶۲: ۵۶، ۱۸۱، ۱۸۲؛ حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۳۴-۳۷، ۷۴۹-۷۵۸؛ حافظ ابرو از نامه‌های مشابهی در پیرامون بادغیس هرات و سلماس خبر می‌دهد که به نظر می‌رسد به همین دلیل در آغاز قراباغ اران در کنار هم کاربرد داشته و به تدریج به همین نام شهرت یافته است: حافظ ابرو، ۱۳۴۹: ۳۳، ۱۱۰؛ همو، ۱۳۸۰: ۳۹۹، ۷۶۷، ۸۶۸

۹. هیوسن تاریخ ساخت قلعه را سال ۱۱۶۵/۱۷۵۲ تعیین کرده است: Hewsen, 1972: 301

۱۰. ملوک شاه‌نظر از تبار یکی از ملوک‌های ارمنی قراباغ بود که به واسطه خدماتی که در دوره پادشاهی شاه عباس یکم به انجام رساند، مورد توجه ویژه‌ای قرار گرفته بود و شهرت این خاندان به «شاهنظریان» نیز به همین مناسبت بود: رافی، ۱۳۸۵: ۳۱

Hewsen, 1972: 300-301; Arakel de Tauris, 1874: 316; Khuzani Isfahani, 2015/3: 654-655.

۱۱. طبق آمار ۱۸۲۳ جمعیت ارمنی تابع خان قراباغ و منابع مالی که از کار و دارایی آنها به خزانه

خان واریز می‌شد، به مراتب بیشتر از رعایای مسلمان بود: Bournoutian, 2013: 234-235

۱۲. در این زمینه بنگرید به: اشرف، ۱۳۵۳: ۱۸-۲۴؛ یوسفی‌فر، ۱۳۸۴: ۲۳۶-۲۳۸؛ همو، ۱۳۸۹: ۱۵۸-۱۶۰.

۱۳. ورث (версь)

۱۴. برای شواهدی از جابه‌جایی جمعیت و مهاجرت اجباری در جنوب قفقاز دوره صفوی و افشاریه بنگرید به: باکیخانوف، ۱۹۷۰: ۱۷۶؛ و نیز:

Khuzani Isfahani, 2015/3: 636-645; Arakel de Tauris, 1874/I: 296-303; Hirotaki, 2012: 241-258.

۱۵. به گزارش میرزایوسف قراباغی محله‌های ارمنی نشین عبارت بودند از مغریلو، قزانچیلو، اکیسلو، چله برد، دره دباغان محله پایین و غریبه و محلات مسلمان‌نشین عبارت بودند از قورتلر، جولفا، قویلو، چخور، حاجی یوسفلو، مردینلو، جهودلر، ساعتلو، مامائی و خوجه‌مرجانلو. وی به محله‌ای به نام تبریزلی اشاره نکرده است (میرزایوسف قراباغی، ۱۳۹۰: ۱۶۹).

۱۶. با اینکه سیاست‌های مهاجرتی و جابه‌جایی جمعیت در دوره تسلط روسیه تزاری تأثیر معین و انکارناپذیری بر شکل‌گیری بافت قومی جنوب قفقاز داشته است (در این زمینه بنگرید به: Sherry, 2007: 37-57)، اما اولاً این سیاست‌ها صرفاً محدود به ارمنیان نبود و ثانیاً، همچنان که گزارش ۱۸۲۳ ایالت قراباغ نشان می‌دهد، مهاجرت ارمنیان به شهرهای رو به ظهور و توسعه پیش از تسلط روسیه نیز امری رایج بود. پیشینه تاریخی حضور ارمنه در جنوب قفقاز را در این منابع می‌توان ردیابی کرد:

از قلعه تا شهر: بررسی پیوند شهرنشینی و حیات قبایلی در جنوب قفقاز ... (جواد مرشدلو) ۲۲۷

Dasxuranci, 1961: 1-233; *The Geography of Ananias of Sirak*, 189-193; Iohannes de Dzar, 1874/I: 553-562; Arakel de Tauris, 1874/I: 274-276; Jalalians 2009: 24-45; Bournoutian, 2001; Idem: 1998.

۱۷. این اطلاعات آماری از کتاب در دست چاپ پرفسور بورتوتیان با موضوع «بررسی آماری ایالت الیزابت پل» برگرفته شده است؛ بدین وسیله وظیفه خود می‌دانم از سخاوت و بزرگواری ایشان سپاس‌گزاری کنم؛ نیز بنگرید به این نشانی:

[http://www.demoscope.ru/weekly/ssp/emp\\_lan\\_97\\_uezd.php?reg=397](http://www.demoscope.ru/weekly/ssp/emp_lan_97_uezd.php?reg=397)

۱۸. هر سکه پناه‌آباد (پناباد) که از جنس نقره بود، نیم قران یا ده شاهی ارزش داشت. بنگرید به لغت‌نامه دهخدا، ذیل ماده.

### شیوه ارجاع به این مقاله

مرشدلو، جواد (۱۳۹۹)، «از قلعه تا شهر: بررسی پیوند شهرنشینی و حیات قبایلی در جنوب قفقاز با تمرکز بر شوشی»، *دوفصل‌نامه علمی-پژوهشی تحقیقات تاریخ اجتماعی*، س ۱۰، ش ۲.  
doi: 10.30465/shc.2021.34535.2188

### کتاب‌نامه

احمدی، حسین (گردآورنده) (۱۳۸۴)، سه رساله درباره قفقاز، تهران: مؤسسه تاریخ معاصر ایران.  
استرآبادی، محمد مهدی بن محمد نصیر (۱۳۴۱)، *جهانگشای نادری*، به کوشش عبدالله انوار، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.  
اشرف، احمد (۱۳۵۳)، «ویژگی‌های تاریخی شهرنشینی در ایران، دوره اسلامی»، *مطالعات جامعه‌شناختی*، دوره قدیم، شماره ۴، ص ۷-۴۹.  
باکیخانوف، عباس‌قلی آقا (۱۹۷۰)، *گلستان ارم*، چاپ علمی-انتقادی به همت عبدالکریم علی‌زاده، باکو: اداره انتشارات علم.  
رئیس‌نیا، رحیم (۱۳۵۷)، *عزیر و دو انقلاب*، تهران: انتشارات چاپار.  
رشیدالدین فضل‌الله همدانی (۱۳۷۳)، *جامع‌التواریخ*، تصحیح و تحشیه محمد روشن و مصطفی موسوی، تهران: البرز.  
حافظ ابرو (۱۳۴۹) *جغرافیای حافظ ابرو* (قسمت ربع خراسان: هرات)، به کوشش نجیب مایل هروی، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.  
حافظ ابرو (۱۳۸۰)، *زبدۀ‌التواریخ*، مقدمه، تصحیح و تعلیقات از سیدکمال حاج سیدجوادی، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

رافی، هاگوپ ملیک هاگوپیان (۱۳۹۵)، *ملوک خمسه، قره باغ و پنج ملیک ارمنی آن از فروپاشی صفویه تا جنگ‌های ایران و روس*، ترجمه آرا دراستپانیان، تهران: شیرازه.  
رهربرن، کلاوس (۱۳۴۹) *نظام ایالات در دوره صفویه*، ترجمه کیکاوس جهاناداری، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

حمدالله مستوفی فزوینی (۱۳۶۲)، *نزهت القلوب*، تصحیح گای لیسترنج، تهران: انتشارات دنیای کتاب.  
شمیم، علی اصغر (۱۳۷۱) *تاریخ ایران در دوره سلطنت قاجار*، تهران: انتشارات علمی.  
اصفهان، محمدمعصوم بن خواجگی (۱۳۶۸)، *خلاصه السیر، تاریخ روزگار شاه صفی صفوی*، تهران: نشر علمی.

قرباغی، میرزابیوسف (۱۳۹۰) *تاریخ صافی*، تاریخ قرباغ از ابتدا تا دوره دوم جنگ های روس و ایران، به کوشش حسین احمدی، تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر.  
کالیراد، علی (۱۳۹۲)، *از جامعه ایرانی تا میهن ترکی: زندگی فکری و سیاسی احمد آقاییف*، تهران: انتشارات پردیس دانش.

کندلی هریسچی، غفار (۱۳۷۴)، *خاقانی شروانی: حیات، زمان و محیط او*، ترجمه میرهدایت حصاری، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

مانزولو، آلن (۱۳۹۴)، *واساخت تاریخ*، ترجمه مجید مرادی سده، تهران: انتشارات پژوهشکده تاریخ اسلام.

مرشدلو، جواد (۱۳۹۷)، «سیاست و شهرنشینی در قفقاز پیشاستعماری: نقش عامل سیاست در تحول حیات شهری شماخی در سده دوازدهم/هجدهم»، *تحقیقات تاریخ اجتماعی*، سال هشتم، شماره اول، بهار و تابستان ۱۳۹۷، صص ۱۸۳-۲۱۲.

مرشدلو، جواد (۱۳۹۹)، «پایگاه اقتصادی و اجتماعی یک حکومت محلی در جنوب قفقاز: بررسی منابع اقتصادی حکومت خوانین شیروان در آستانه تسلط روسیه، (۱۷۷۰-۱۸۲۰ م.)»، *پژوهشهای علوم تاریخی*، سال دوازدهم، شماره ۲، صص ۱۳۱-۱۵۲.

مروی، محمدکاظم (۱۳۶۴)، *عالم‌آرای نادری*، مقدمه، تصحیح و تحشیه محمدامین ریاحی، ۳ جلد، تهران: انتشارات زوار.

میرزاجمال جوانشیر قرباغی (۲۰۰۱)، *تاریخ قرباغ*، چاپ جورج بورنوتیان، کوستاماسا: انتشارات مزدا.  
میرزاسمیعا (۱۳۶۸) *تذکره الملوک*، به کوشش سیدمحمد دبیرسیاقی، به ضمیمه سازمان اداری حکومت صفوی یا تعلیقات مینورسکی، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران: امیرکبیر.

نصیری، علی نقی (۱۳۷۱) *القاب و مواجب دوره سلاطین صفویه*، تصحیح یوسف رحیم‌لو، مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد.

یوسفی فر، شهرام (۱۳۸۴)، «تأملاتی در مقوله شکل شهر و مناسبات شهرنشینی در سده‌های میانه تاریخ ایران»، *فرهنگ*، شماره ۵۶، زمستان، صص ۲۱۷-۲۶۱.

از قلعه تا شهر: بررسی پیوند شهرنشینی و حیات قبایلی در جنوب قفقاز ... (جواد مرشدلو) ۲۲۹

یوسفی فر، شهرام (۱۳۸۹)، «الگوهای پیدایش شهر و شهرنشینی در تاریخ ایران»، تاریخ ایران، شماره ۶۴، صص ۱۴۵-۱۷۰.

- Abdullaev, G. V. (1965) Azerbaidzhan v xviii veke i vzaimootnesheniia ego c rossiei, Baku, Izdate'l'stvo Nauk.
- Arakel de Tauris (1874), Livre d'histoires, in M. Brosset (ed. & trad.), Collection d'historiens Armeniens, t. I, St. Petersburg: Imperimerie de l'academie imperiale des sciences.
- Atkin, M. Russia and Iran, 1780-1828. Minneapolis, 1980.
- Atkin, Muriel (1979), "The Strange death of Ibrahim Khalil Khan of Qarabagh", Iranian Studies, 12/1-2, pp. 79-107.
- Atkin, Muriel (1988), "Russian Expansion in the Caucasus to 1813", in M. Rywkin (ed.), Russian Colonial Expansion to 1917, London & New York: Mansell Publishing Limited, pp. 139-187.
- Avalov, Zorab (1901), Prisoedinenie Gruzii k' Russii, St. Petersburg: Ertelev.
- Beiberstein, (1798), Tableau des provinces situées sur la côte occidentale de la mer caspienne entre les fleurs Terek et Kour, St. Petersburg: n.p.
- Bell, John (1762), Travels from St. Petersburg in Russia to Diverse Parts of Asia, Glasgow: Gale, ECCO.
- Berzhe, A. (ed.), Akty sobrannye Kavkazkoiu Arkheograficheskoiu Kommissieiu, 12 vols. (Tiflis: Arkhiv Glavno Upravleniia Namestnika Kavkazskogo, 1866-1904), abbr. AKAK.
- Bournoutian George (2004) (Introduction and Annotated Translation) Two Chronicles on the History of Karabagh, Costa Mesa: Mazda Publishers.
- Bournoutian George (2012), The 1823 Russian Survey of the Karabagh Province, A Primary Source on the Demography and Economy of Karabagh in the Early 19<sup>th</sup> Century, Costa Mesa: Mazda Publishers.
- Bournoutian George (2016a), The 1819 Russian Survey of the Khanate of Sheki [Shakki], A Primary Source on the Demography and Economy of An Iranian Province Prior to Its Annexation by Russia, Costa Mesa: Mazda Publishers.
- Bournoutian George (2016b) The 1820 Russian Survey of the Khanate of Shirvan, A Primary Source on the Demography and Economy of an Iranian Province prior to Its Annexation by Russia, UK: Gibb Memorial Trust.
- Bournoutian, George (1991) The Khanate of Erevan under Qajar Rule, 1797-1828, Costa Mesa: Mazda Publishers.
- Bournoutian, George (1998), Russia and the Armenians of Transcaucasia, 1797-1889, a documentary record, Costa Mesa: Mazda Publishers.
- Bournoutian, George (2001) Armenians and Russia, 1626-1796, A Documentary Record, Costa Mesa: Mazda Publishers
- Brosset, M. (1849), Histoire de la Georgie depuis l'antiquite jusqu'au XIXe siècle, vol. I, S. Petersbourg: Imperimerie de l'Académie impérial de sciences;

- Butkov, P. G. (1869), *Materialiy dlia novoi istorii Kavkaza c 1722 po 1803 g.*, vols. 1 & 3, St. Petersburg: n.p.
- Cook, John (1770), *Voyages and Travels through the Russian Empire, Tartary and Parts of the Kingdom of Persia*, 2 vols. Edinburgh: published by the author.
- Dasxuranci, Movses (1961), *The History of Caucasian Albanians*, translated by C. J. F. Dowsett, London: Oxford University Press.
- Dubois de Montpérux, Frederic (1840), *Voyage autour de Caucase...*, 4 vols. Paris: Librairie de Gide.
- Dubrovin, N. F. (1886), *Istoria Voiniy i Vladichestva Russkikh na Kavkaz'*, St. Petersburg.
- Esadze, S. (1907), *Istoricheskaia zapiska ob upravlenii Kavkazom*, 2 vols. Tiflis: 1907.
- Fana, Mirza Rahim (2006), *Tarixi Cedidi Qarabag in Qarabagnamele*, vol. 3, Baku: Serq-Qerb.
- Ferrieres-Sauveboeuf (1790), *Memoires historiques, politiques et geographiques des voyages du comte de Ferrieres-Sauveboeuf faite en Turquie, en Asie et en Arabie depuis 1782 jusqu'en 1789...*, 2 vols. Maestricht.
- Gamba, Chevalier, (1826) *Voyages dans la Russie meridionale et particulierement dans les provinces situees au-dela de Caucase faist depuis 1820 jusqu'en 1824*, 2 tomes, Paris.
- Gerber, Yuhán Gustav (1760), *Opisanie Stran i narodov vdol' zapadnogo berega kspiyskogo moria 1728 g. Istoria geografía i etnografía Dagestana*, St. Petersburg: Uchebniki dlia Shkoli.
- Gmelin, Samuel Gottlieb (2007), *Travels through northern Persia, 1770-1774*, translated and annotated by Willem Floor, Mage Publishers.
- Hanway, Jonas (1753), *An Historical Account of British Trade over the Caspian Sea*, London.
- Haxthausen, Baron von (1854), *Transcaucasia: Sketches of the Nations and Races between the Black Sea and the Caspian*, London: Chapman & Hall.
- Hewsen, Robert H. (1972), "The Meliks of Eastern Armenia: A Preliminary Study", *Revue des Etudes Armeniennes*, Nouvelle Série, tome IX, 285-329.
- Hirotake, Maeda (2006). "The Forced Migrations and Reorganization of the Regional Order in the Caucasus by Safavid Iran: Preconditions and Developments described by Fazli Khuzani" in I. Osamu & U. Tomohiko (eds.) *Reconstruction and Interaction of Slavic Eurasia and Its Neighboring Worlds*, Tokyo: Hokkaido University.
- Iohannes de Dzar (1874), *Histoire de l'Aghovanie*, M. Brosset (ed. & trad.), Collection d'historiens Armeniens, t. I, St. Petersburg: Imperimerie de l'academie imperiale des sciences.
- Jalaleants', Esayi Hasan (2009), *A Brief History of the Aghuank' Region, A History of Karabagh and Genje from 1702-1723*, annotated translation by George A. Bournoutian, Costa Mesa: Mazda Publishers
- Javanshir, Mirza Jamal (2004), *A History of Qarabagh*, in G. Bournoutian, *Two Chronicles on the History of Qarabagh*, Costa Mesa: Mazda Publishers.
- Kadjhar, Chingiz (2007), *Staraya Shusha*, Baku: Sherq-Qerb.

از قلعه تا شهر: بررسی پیوند شهرنشینی و حیات قبایلی در جنوب قفقاز ... (جواد مرشدلو) ۳۳۱

- Keppel, George Thomas (1827), *Personal Narrative of a Journey from India to England...*, second edition, London: n.p.
- Khalfin, N. A. (1986), *Poslannik Petra I na Vostoke, Posol'stvo Florio Beneveni v Persio i Bukharu v 1718-1725 godakh*, Moscow: Izdatel'stvo Nauk.
- Khuzani Isfahani, Fazli Beg (2015), *A Chronicle of the Reign of Shah 'Abbas*, ed. & introduction by Kioumars Ghereghlou, London: Gibb Memorial Trust.
- Klaproth, M. (1827), *Tableau historique, géographique, ethnographique et politique du Caucase et des provinces limitrophes entre la russie et la perse*, Paris & Leipzig.
- Kurukin, I. V. (2010), *Persids'kii pokhod Petra velikogo, Nizovoi korpus na beregakh kaspia*, Moscow: Izdatel'stvo Kvadriga.
- Lang, D. M. (1957), *The Last Years of the Georgian Monarchy, 1658-1832*, Columbia University Press.
- Leviatov, V. N., (1948) *Ocherki iz istorii Azerbaidzhana v XVIII veke*, Baku: Elm
- Magalian, Artak (2010), "Artsakhskie melikstva I voznoknovenie Karabakskogo khanstvo", *Russkii Sbornik, Issledovania po istorii Rossii*, ed. & compilation by O.R. Airapetov et al., pp. 7-25.
- Margarian, Hayrapet (2001), "The Nomads and Ethnographical Realities of Transcaucasia in 11<sup>th</sup>-14<sup>th</sup> centuries", *Iran & the Caucasus*, pp. 75-78.
- Midatoghlu, Abasov Fakhri (2007), *Karabagskoe Khanstvo*, Baku: Tahsil.
- Mirza Adigözalbeg (2004), *Karabagh Nameh*, in G. Bournoutian, *Two Chronicles on the History of Qarabagh*, Costa Mesa: Mazda Publishers.
- Mostashari, Firouzeh (2006), *On the Religious Frontier: Tsarist Russia and Islam in the Caucasus*, London: I.B. Tauris.
- Mustafaev, Dj. M., (1989) *Cevnerkiye khanstva Azerbaidjhana i Rossia, (konets XVIII-nachalo XIX v.)*, Baku: Elm;
- Petrushevskii, I. P. (1949) *Ocherki po istorii feodal'nikh otnosheniiy v Azerbaidzhane I Armenii v XVI- nachale XIX vv.* Leningrad.
- Potto, N. (ed.), (1906) *Utverzhdienie Russkago Vladichestva na Kavkaz'*, vol. IV/1, Tiflis.
- Romanovskii, V. N. (1902), *Ocherki iz Istorii Gruzii*, Tiflis: Tipografia K. P. Koslovskago.
- Sherry, Dana Lyn (2007), *Imperial Alchemy: Resettlement, Ethnicity, and Governance in the Russian Caucasus, 1828-1865*, PhD Dissertation, University of California.
- Shissler, A. Holly (2002), *Between Two Empires: Ahmet Ağaoğlu and the New Turkey*, London: I.B. Tauris.
- Smirnov, N. A. (1938) *Politika Rossii na Kavkaz v XVI-XIV vekakh*, Moscow: Izdatel'stvo Sotsial'no-Ekonomicheskoi Literaturi.
- The Geography of Ananias of Širak* (1992), Introduction, Translation and Commentary by R. H. Hewsen, Wiesbaden: Dr. Ludwig Reichert Verlag.
- Tsagareli, A. A. (1891), *Gramotii i drugiye istoricheskie dokumentii XVIII ctoletia, otnociashiesia k Gruzii*, St. Petersburg: Litografia B. Kirshbauma.
- Van Helen, Don Juan, (1830) *Memoire of Don Juan van Helen*, London: n.p.

۲۳۲ تحقیقات تاریخ اجتماعی، سال دهم، شماره دوم، پاییز و زمستان ۱۳۹۹

Zubov, Platon (1833), *Kartina Kavkazs'kogo Kraya*, vol. 4, S. Petersburg: n.p.

